

تصویر هریچ از نقد ویتگنشتاین متأخر بر مابعدالطبیعه و نظریه معنای رساله

رضا مشمر*

چکیده

ویتگنشتاین متأخر در آرای دوره متقدم خود که در رساله منطقی-فلسفی ابراز شده‌اند بازنگری کرده است. پل هریچ در بخشی از اثر تازه خویش فراقلسفه ویتگنشتاین (2012) به تشریح و بررسی این انتقادات در پژوهش‌های فلسفی پرداخته است. در این مقاله می‌کوشم نشان دهم تصویر هریچ از نقدهای ویتگنشتاین متأخر تصویری نادرست، فاقد پشتیبانی متنی و متکی بر فرض‌هایی متعارض با هم است. نخست تصویری مجمل از مابعدالطبیعه رساله به ترسیم خواهم کرد. از آن پس درک هریچ از مفهوم «شیء» در رساله را توضیح خواهم داد. در بخش سوم روایت هریچ از سه ایراد (T3)، (T4) و (T6) ویتگنشتاین متأخر بر هستی‌شناسی رساله را توضیح خواهم داد. در نهایت به نقد تصویر هریچ خواهم پرداخت و استدلال خواهم کرد روایت وی از آرای ویتگنشتاین متأخر درباره هستی‌شناسی رساله به جهت شواهد متنی ضعیف و از لحاظ فلسفی نامنسجم و متناقض است.

واژگان کلیدی: رساله منطقی-فلسفی، پژوهش‌های فلسفی، ویتگنشتاین، شیء.

ساده، نام.

*. استادیار فلسفه، پژوهشکده علوم شناختی، تهران، ایران. rezamosmer@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۰۳؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۷/۰۲/۲۳]

مقدمه

صورت‌بندی و توضیح انتقادهای ویتگنشتاین متأخر بر آرای پیشین خویش در رساله منطقی-فلسفی (از این پس به اختصار رساله) موضوع بحث‌های دامنه‌داری بوده است. تلاش پل هریچ در کتاب *فرافلسفه ویتگنشتاین* (2012) برای چنین توضیحی یکی از تازه‌ترین کوشش‌ها به چنین قصدی است. وی نقدهای ویتگنشتاین متأخر را در هشت بخش توضیح می‌دهد. در این مقاله می‌کوشم نشان دهم دست کم سه مورد از هشت موردی که هریچ شمرده است ایراد دارند. در بخش اول توضیحی مجمل از هستی‌شناسی رساله به دست خواهم داد. در بخش دوم به بررسی درک هریچ از مفهوم «شیء» در رساله خواهم پرداخت. پس از آن تصویر هریچ از شماری از نقدهای ویتگنشتاین متأخر بر رساله را مورد بحث قرار خواهم داد. در این بخش سه ایراد (I3)، (I4) و (I6) را شرح خواهم کرد. در نهایت در بخش چهارم مقاله را با نقد مدعیات هریچ به پایان خواهم برد. چنان که خواهد آمد تصویر هریچ از مفهوم شیء در رساله نادرست است و تصویر وی از انتقادهای ویتگنشتاین متأخر بر آرای پیشینش یا فاقد شواهد متنی است و یا نامنسجم و مبتنی بر فرض‌هایی متعارض با هم است.

بخش یک: هستی‌شناسی رساله

رساله با بحثی کوتاه و بسیار فشرده درباره ماهیت جهان و مقوم‌های آن آغاز می‌شود، بحثی که از پی خود گفتار مفصل‌تری درباره ماهیت زبان را پیش چشم خواننده می‌نهد. از مقدمه کتاب که بگذریم گفتار ویتگنشتاین در ماهیت جهان با تعریف یا ایضاحی درباره مفهوم «جهان» شروع می‌شود:

جهان همه آن چیزهایی است که رخ داده‌اند (§1).^۱

توضیح جهان از طریق مفهوم «آنچه که واقعیت دارد»^۲ تنها زمانی سودمند خواهد بود که پیشاپیش بدانیم منظور از «آنچه که واقعیت دارد» چیست. «آنچه که واقعیت دارد» تعبیر دیگری است برای اشاره به آنچه از «امر واقع»^۳ می‌فهمیم. ویتگنشتاین قیدی برای ربط جهان به امور واقع می‌گذارد: «امور واقع در فضای منطقی جهان هستند.» (§1.13)

جهان مجموعه‌ای از امور واقع نامرتب به یکدیگر نیست. سال‌ها پس از انتشار رساله ویتگنشتاین در گفتگویی غیررسمی با یکی از دانشجویان شرکت‌کننده در کلاس‌های درسش درباره دلالت شماره (۱) چنین می‌گوید: شماره ۱: «جهان هر آن چیزی است که واقعیت دارد». این گزاره، شماره «جهان هر آن چیزی است که وجود دارد» را یادآوری و البته تصحیح می‌کند. جهان فهرستی از اشیاء و امور واقع مربوط به آن‌ها (مثل فهرست نام‌های عوامل یک نمایش) نیست.» (Wittgenstein, 1980: 200)

جهان یک مجموعه ریاضی نیست از امور واقعی که اعضای آن باشند (آن گونه که یک کاتالوگ یا فهرست نمایش صرفاً مجموعه‌ای است از نام‌های عوامل سازنده آن). آنچه جهان را جهان می‌کند این است که امور واقعی که آن را شکل داده‌اند در نظمی هندسی در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند. مفهوم «فضای منطقی»^۴ از پیوند میان امور واقع شکل‌دهنده جهان حکایت می‌کند و با این حال با «فضای

فیزیکی» فرق دارد. همیشه می‌توان از فضای فیزیکی میان دو شیء سخن گفت. رابطه فضایی میان دو شیء دارای ابعاد (دست‌کم ابعاد سه‌گانه)، فضای فیزیکی میان آن دو است. میان خورشید، زمین و ... ارتباطی فیزیکی برقرار است که عبارت است از موقعیت فضایی آن‌ها نسبت به یکدیگر. درباره امور واقع چنین بحثی نامعقول است. صحبت از ارتباط فیزیکی میان این امرواقع که «قطر خورشید از قطر زمین بزرگتر است» و «قطر زمین از قطر ناهید بزرگتر است» مهمل است اما میان این دو دست‌کم یک ارتباط منطقی برقرار است: این ربط منطقی که «قطر خورشید از قطر ناهید بزرگتر است». جهانی که رساله از آن سخن می‌گوید بیش از یک مجموعه ریاضیاتی از امرواقع‌های شکل‌دهنده‌اش است. این جهان انتظامی منطقی میان امور واقع شکل‌دهنده آن است.

به نظر ویتگنشتاین امور واقع چیزی بیش از ترکیب^۵، چیدمان و آرایش^۶ اشیاء^۷ نیستند:

«آن چه که واقعیت دارد- یک امر واقع- وجود گشت و بودها^۸ است» (§2).

«گشت و بود (وضعیت چیزها) ترکیبی است از اشیاء (چیزها)» (§2.01).

در تعریف امر واقع دو عنصر مهم وجود دارد که فهم آن‌ها ما را در روشن شدن مفهوم «جهان» یاری می‌کند: آرایش و شیء. بگذارید نخست به مفهوم «آرایش» پردازیم. همان گونه که جهان مجموعه‌ای از امرواقع منطقیاً جدا از هم نیست، امرواقع‌ها نیز مجموعه‌هایی از شماری شیء نامرتبط به هم نیستند. به نمونه «خورشید از زمین بزرگتر است» بازگردیم. این امرواقع چیزی بیش از کاتالوگ یا مجموعه ریاضی صرف از دو شیء «خورشید» و «زمین» است. این دو شیء در رابطه‌ای با یکدیگر قرار دارند: رابطه بزرگتر بودن قطر چیزی از قطر چیزی دیگر. به عبارت دیگر این دو با رابطه «قطر x از y بزرگتر است» در امرواقع فوق‌کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. به این ترتیب انتظام منطقی جهان نه تنها در میان امرواقع‌های تشکیل‌دهنده آن که در میان اشیاء نیز، در هیئت ترکیب و آرایش آن‌ها در امرواقع، برقرار است.^۹

مفهوم «شیء» در گفتار هستی‌شناختی رساله نقش کلیدی ایفا می‌کند. ویتگنشتاین می‌گوید: «اشیاء ساده‌اند» (§2.02).

«شیء» در رساله بسیط و تجزیه‌ناپذیر است. پرسش مهم پیش روی این است: چرا شیء بسیط و تجزیه‌ناپذیر است؟ ویتگنشتاین برای توجیه نظر خود در شماره‌های (۲,۰۲۱۱-۲,۰۲۱۲) برهانی استعلایی^{۱۰} پیشنهاد می‌کند. برهان‌های استعلایی، استدلال‌هایی اند که ما به ما می‌گویند برای آن که چیزی ممکن باشد لازم است چه شرط یا شرط‌هایی تحقق یابد. به عبارت دیگر برهان استعلایی شرط لازم برای امکان یک پدیده را مشخص می‌کند. شکل کلی چنین استدلال‌هایی این است: برای آن که X ممکن باشد ضرورت دارد که Y .

این دست استدلال‌ها در تاریخ فلسفه بی‌سابقه نیستند. برکلی و کانت تنها دو نمونه از فیلسوفانی هستند که از چنین شکل استدلالی‌ای برای اثبات مدعیات خویش استفاده کرده‌اند.^{۱۱} ویتگنشتاین استدلالی استعلایی پیشنهاد می‌کند که ما را از امکان صحبت و گزارش درباره امور واقع جهان به ضرورت بسیط بودن اشیاء می‌رساند:

«هر گزاره‌ای دربارهٔ امور مرکب را می‌توان به گزاره‌ای دربارهٔ سازه‌های آن و گزاره‌هایی که آن امر مرکب را به طور کامل توصیف می‌کنند تجزیه کرد» (§2.0201).

«اشیاء جوهر جهان را تشکیل می‌دهند. به همین دلیل هم نمی‌توانند مرکب باشند» (§2.021).

«اگر جهان جوهری نمی‌داشت آن گاه این که گزاره‌ای معنا داشته باشد بدان وابسته می‌شد که گزاره دیگری صادق باشد» (§2.0211).

«در آن صورت نمی‌توانستیم هیچ تصویری (صادق یا کاذب) از جهان ترسیم کنیم» (§2.0212).

استدلال را می‌توان به این شکل صورت‌بندی کرد:

(۱) اگر اشیاء بسیط وجود نداشته باشند آنگاه هر توصیفی از یک امر واقع معنادار است تنها اگر توصیف دیگری دربارهٔ توصیف نخست صادق باشد. (مقدمه)

(۲) اگر هر توصیفی از یک امر واقع معنادار باشد تنها اگر توصیف دیگری دربارهٔ توصیف نخست صادق باشد، آنگاه توصیف جهان ناممکن خواهد بود. (مقدمه)

(۳) توصیف جهان ممکن است. (مقدمه)

(۴) چنین نیست که هر توصیفی از یک امر واقع معنادار است، تنها اگر توصیف دیگری دربارهٔ توصیف نخست صادق باشد. (رفع تالی، ۲ و ۳)

(۵) چنین نیست که اشیاء بسیط وجود ندارد. (رفع تالی، ۱ و ۳)

(۶) اشیاء بسیط وجود دارند. (نقض مضاعف، ۵)

بگذارید کمی دربارهٔ سه مقدمهٔ استدلال؛ یعنی (۱)، (۲) و (۳) صحبت کنم. مقدمهٔ (۳) شهود روزمرهٔ ما را بیان می‌کند. به طور معمول دربارهٔ جهان حرف می‌زنیم و چیزهایی دربارهٔ آن می‌گوییم. برخی از گفته‌هایمان صادق از آب در می‌آیند و برخی هم نه. در هر دو حال ما جهان را در عمل و به واقع توصیف می‌کنیم. برای توجیه دو مقدمهٔ (۱) و (۲) بد نیست با یک مثال آغاز کنیم. فرض کنیم از ما در مصاحبه‌ای شغلی برای کاری دانشگاهی دربارهٔ موقعیت زودپیمان در آشپزخانه پرسیده‌اند. هر آنچه ما دربارهٔ زودپیمان بگوییم، بخشی از توصیف جهان خواهد بود. فرض کنید گزارش ما چنین باشد:

(ز) زودپز روی اجاق است. زودپزها از اجزای مختلفی ساخته شده‌اند: دسته، بدنه، در، دریچهٔ اطمینان، نوار لاستیکی و پیچ.^{۱۲} به این ترتیب زودپزها را نمی‌توان اشیاء بسیط به شمار آورد. آن‌ها اشیائی مرکب^{۱۳} هستند. یک زودپز را می‌توان به اجزای سازنده‌اش تجزیه کرد و بعد آن را مجدد با اتصال اجزایش بازسازی کرد. حال سوال این است که (ز) در چه صورتی معنادار است و در چه صورتی بی‌معنا؟ به عبارت دیگر در چه شرایطی می‌شود از روی اجاق بودن یا نبودن زودپز سخن گفت؟ برای این که (ز) معنادار باشد و بتوان دربارهٔ روی اجاق بودن زودپز نظر داد لازم است که همهٔ اجزای زودپز در فلان وضعیت (بگذارید به آن بگوییم وضعیت اتصال) نسبت به یکدیگر قرار داشته باشند، وضعیتی که وقتی تحقق یابد می‌گوییم اجزا به هم متصل هستند. به بیانی دیگر ضرورت دارد که جملهٔ زیر صادق باشند:

(زا) دسته‌ها، بدنه، در، دریچهٔ اطمینان، نوار لاستیکی و پیچ‌های زودپز در فلان وضعیت نسبت به یکدیگر (وضعیت اتصال) هستند.

اگر (۱ز) صادق باشد؛ یعنی اگر دسته‌ها، بدنه، در، دریچه اطمینان، نوار لاستیکی و پیچ‌های زودپز در وضعیت اتصال باشند، آنگاه ما در جهان واقع چیزی داریم به نام «زودپز». حال صدق (ز) به ما امکان می‌دهد که بتوانیم درباره موقعیت زودپز نسبت به چیزی دیگر به نام «اجاق» سخن بگوییم. به عبارت دیگر اگر (۱ز) صادق باشد آنگاه جمله (ز) معنادار خواهد بود. این همه بدان معنا است که معناداری (ز) منوط است به صدق (۱ز). وانگهی، صادق بودن (ز) خود بدان دلالت دارد که این جمله پیشاپیش معنادار بوده است (به این دلیل روشن که تنها جمله‌ای می‌تواند صادق یا کاذب باشد که معنادار بوده باشد). حال می‌توان پرسید (۱ز) در چه صورتی معنادار است و در چه صورتی بی‌معنا؟ کافی است کمی دقیق نگاه کنیم تا ببینیم در (۱ز) «دریچه اطمینان» همان وضع را دارد که در (ز) «زودپز» داشته است. برای آن که (۱ز) معنادار باشد لازم است جمله زیر صادق باشد:

(۲ز) فتر فلزی و بدنه دریچه در فلان وضعیت نسبت به یکدیگر (وضعیتی که بدان مثلاً چفت شدن می‌گوییم) هستند.

به این ترتیب برای آنکه (۱ز) معنادار باشد نیاز است که اجزای دریچه اطمینان؛ یعنی فتر فلزی و بدنه دریچه با هم در وضعیت چفت شدن باشند (یعنی به هم چفت و بست شده باشند) و به عبارتی (۲ز) صادق باشد. روشن است که به دام تسلسلی بی‌پایان افتاده‌ایم. برای معناداری (ز) باید (۱ز) صادق باشد اما (۱ز) صدق‌پذیر^{۱۴} و معنادار نخواهد بود مگر آنکه (۲ز) صادق باشد و الی آخر. این بدان معنا است که هرگز نمی‌توان سخنی معنادار درباره جهان به زبان آورد و آن را توصیف کرد.

مقدمه (۱) می‌گوید که اگر جهان فاقد اشیائی ساده و بسیط باشد ما در توصیف آن دچار تسلسل^{۱۵} خواهیم شد. مقدمه (۲) این نکته را می‌افزاید که چنین تسلسلی فاسد و معیوب^{۱۶} است.^{۱۷} دلیل فساد هم این است که به این نتیجه مهممل می‌انجامد که نمی‌توان جهان را توصیف کرد. چنین نتیجه‌ای با شهود ما که در مقدمه (۳) بیان شده است در تعارض است. با سه مقدمه (۱)، (۲) و (۳) می‌توان در نهایت نتیجه گرفت که جهانی را که فاقد اشیائی بسیط و تجزیه‌ناپذیر باشد هرگز نمی‌توان توصیف کرد و ضرورت دارد که سرانجام جایی زنجیره‌ای که از آن سخن گفتیم به اشیائی ساده ختم شود، اشیائی که دارای هیچ جزء سازنده‌ای نباشند.^{۱۸} وجود اشیاء ساده و بسیط برای امکان گزارش و توصیف جهان ضروری است.

به مثال زودپز بر گردیم. جمله (ز) از این اجزاء ساخته شده است: «زودپز»، «اجاق» و «... روی — است». از آن گفتم که زودپز نمی‌تواند شیئی ساده باشد و خود دارای اجزائی خردتر است. همچنین به این نکته اشاره کردم که برای آن که بتوان جهان را توضیح داد و وصف کرد لازم است جهان از اشیائی ساده شکل گرفته باشد. معنای این حرف آن است که توصیف جهان هم باید از طریق جمله‌هایی صورت بندد که واژگان سازنده‌اشان به اشیائی ارجاع دهند که قابل تجزیه به عناصری ساده‌تر نباشند. این اجزاء و واژگان را ویتگنشتاین «نشانه ساده» یا «نام» می‌خواند: «نشانه ساده» به کار رفته در گزاره را نام می‌خوانیم» (§3.202). «نام به شیء دلالت می‌کند. شیء معنای آن است (”A“) همان نشانه ”A“ است» (§3.203). «آرایش اشیاء در یک وضعیت با آرایش نشانه‌های ساده در نشانه گزاره‌ای مطابقت می‌کند» (§3.21). «نام در گزاره، بازنماینده یک شیء است» (§3.22).

نام‌های رساله به اشیاء ساده ارجاع می‌دهند و در حقیقت وجود اشیاء ساده و چنین رابطه‌ای میان نام‌ها و مدلولهایشان است که ضامن امکان توصیف جهان از طریق زبان است. آنچه تا به حال آمد، برهان استعلایی ویتگنشتاین در رساله برای ضرورت اشیاء ساده بود. حال اجازه دهید به درک هریچ از شیء ساده در رساله بپردازم.

بخش دو: برداشت هریچ از مفهوم شیء در رساله

یکی از مسائلی که مفسران علاقه‌مند به هستی‌شناسی رساله را به خود مشغول داشته است، سؤال از مصداق شیء ساده است:

(پرسش الف) منظور ویتگنشتاین متقدم از شیء ساده چه چیزی است؟

مفسران به این پرسش پاسخ‌های مختلفی داده‌اند. از آن میان دست کم دو جواب اساسی مطرح شده است:

(پاسخ نام‌نگارانه)^{۱۹} اشیاء ساده رساله چیزهای جزئی^{۲۰} هستند.^{۲۱}

(پاسخ واقع‌گرایانه)^{۲۲} اشیاء ساده رساله نه تنها چیزهای جزئی بلکه روابط و ویژگی‌های آن چیزها و به عبارت دیگر کلی‌ها^{۲۳} را نیز شامل می‌شود.^{۲۴}

آنچه در هر دو پاسخ مشترک است، این باور است که دست کم برخی از اشیاء رساله چیزهایی جزئی هستند. با این حال تعیین ماهیت این چیزهای جزئی نیز خود محل مناقشه بوده است:

(پرسش ب) چیزهای جزئی در رساله چه هستند؟

باز دو پاسخ عمده می‌توان باز شناخت:

(پاسخ پدیدارگرایانه)^{۲۵} چیزهای جزئی در رساله، داده‌های حسی هستند.^{۲۶}

(پاسخ فیزیکی‌انگارانه)^{۲۷} چیزهای جزئی در رساله اشیاء فیزیکی میان‌اندازه^{۲۸} و متعارف روزمره یا اشیاء فیزیکی زیراتمی و تجزیه‌ناپذیر بنیادی هستند.^{۲۹}

توضیح درباره تک تک این پاسخ‌ها در این مقاله نمی‌گنجد اما می‌توان از آن‌ها برای شرح برداشت هریچ از مفهوم شیء در رساله سود برد. هریچ برای (پرسش الف) به روشنی پاسخی واقع‌گرایانه تدارک می‌بیند و اشیاء رساله را مشتمل بر چیزهای جزئی به علاوه کلیاتی همچون رابطه‌ها و ویژگی‌ها می‌داند. وی شماره (۲، ۰۲۵۱) را از رساله به عنوان شاهد متنی این ادعا می‌آورد:^{۳۰} «فضا، زمان و رنگ (رنگین بود) صورت‌هایی از اشیاء هستند». او می‌افزاید:

«تعبیر بهتر این است که بگوییم ویتگنشتاین تمایز معمول میان شیء و ویژگی (که رابطه را هم شامل می‌شود) را بر هم می‌زند و این دو را در قالب یک مقوله کلی به نام چیز قرار می‌دهد (به زعم وی این مقوله کلی انواع مختلفی از "اشیاء" را در خود می‌گنجاند)» (p. 79)^{۳۱}

هریچ کلی‌هایی همچون «سرخ بودن» و «آبی بودن» را که ویژگی‌های برخی چیزهای جزئی هستند و رابطه‌هایی مانند «میان ... و --- بودن» و «روشن‌تر بودن ... از ---» را که میان برخی امور جزئی برقرارند نمونه‌هایی از اشیاء ساده رساله می‌شمارد (78 p).
افزون بر این، هریچ از (پاسخ فیزیکی‌انگارانه) به (پرسش ب) دفاع می‌کند و چیزهای جزئی در رساله را از مقوله اشیاء فیزیکی میان‌اندازه ارزیابی می‌کند. وی جای به جای از انسان‌ها (جان و مری)، شهرها (لندن و آکسفورد) و سیاره‌ها (مریخ و مشتری) به عنوان نمونه‌های شیء ساده یاد می‌کند (79 pp: 82). به این ترتیب وضع نام‌های رساله نیز از نظر وی باید روشن باشد: نام‌های رساله نام‌های اشیاء فیزیکی (چیزهای جزئی) و نیز نام‌های کلی‌ها هستند. حاصل آن که نام‌های خاص نمونه‌های اعلای نام‌های ارجاع‌کننده به اشیاء فیزیکی در رساله خواهند بود و نام‌های عام مثال‌های نام‌های ارجاع‌کننده به کلی‌ها. به عبارت دیگر تصویر هریچ از شیء در رساله را می‌توان این گونه توصیف کرد:
(تصویر هریچ از شیء در رساله) منظور ویتگنشتاین از «اشیاء ساده» در رساله، مجموعه‌ای است مشتمل بر اشیاء فیزیکی میان‌اندازه، رابطه‌ها و ویژگی‌ها.
پس از بحث درباره مابعدالطبیعه رساله و درک هریچ از شیء ساده نوبت به بررسی تصویر وی از نقدهای ویتگنشتاین متأخر بر رساله می‌رسد.

بخش سه: تصویر هریچ از نقد ویتگنشتاین متأخر بر رساله

ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی (از این پس به اختصار پژوهش‌ها) به تجدید نظر درباره پاره‌ای از آرای خویش در رساله می‌پردازد. تعیین دامنه و نیز چند و چون نقدهای ویتگنشتاین موضوع بحث‌هایی بی‌پایان بوده است. تشخیص این که ویتگنشتاین بعد از انتشار رساله و از زمان بازگشتش به فلسفه در سال ۱۹۲۹ به کدام یک از آرای خود در رساله انتقاد دارد و این انتقاد(ها) در حد و اندازه بازنگری و حک و اصلاح است یا رد آن نظر(ها)، پرسشی است که مفسران پاسخ‌هایی متفاوت بدان داده‌اند. هریچ نقدهای ویتگنشتاین، دست‌کم، در پژوهش‌ها^{۳۲} را در هشت بخش (T1-8) فهرست کرده و این هشت بخش را در سه دسته بزرگ جای داده است: نقد پیش‌فرض‌های نظریه‌های فلسفی مطرح شده در رساله (T1-2)، نقد نظریه‌های فلسفی مطرح شده در رساله (T3-7) و نقد بر رویکرد فرافلسفی حاکم بر رساله (T8).

در این بخش من تنها روایت هریچ از نقدهای ویتگنشتاین متأخر (که از این پس به اختصار «ویتگنشتاین متأخر هریچ» نام خواهد داشت) بر مفهوم «شیء» و «نام» در رساله را بررسی می‌کنم. هریچ رابطه مابعدالطبیعه و نظریه معنای رساله را چنین خلاصه می‌کند:

«چنان که دیدیم ویتگنشتاین [در رساله] باور داشت که میان عناصر پایه‌ای واقعیت (یعنی «اشیاء») و امور مرکبی که حاصل آرایش این اشیاء در کنار یکدیگر هستند تمایز قاطعی وجود دارد. با توجه به ضرورت هم‌ریختی^{۳۳} واقعیت و هر زبانی که قرار باشد بازنمایی آن واقعیت باشد

چنین تمایزی به تمایز قاطع دیگری در واژه‌ها می‌انجامد: تمایز میان اصطلاح‌های ابتدایی و تعریف‌ناپذیری (یعنی «نام‌ها») که معنایشان را از راه ارجاع به خصوصیات پایه واقعیت می‌ستانند، و باقی اصطلاح‌های (نا-منطقی) معنادار که معنی‌شان را قاعده‌هایی مشخص می‌کنند که برای هر جمله حاوی چنان اصطلاحی، جمله مترادف معینی به دست می‌دهند که خود از کلماتی ابتدایی و منطقی درست شده باشد.» (pp: 97-98)

من در این مقاله به دلیل محدودیت فضا تنها به سه باور از میان باورهایی خواهم پرداخت که ویتگنشتاین متأخر هریچ به ویتگنشتاین متقدم نسبت می‌دهد و سپس نقدشان می‌کند:

(T3) «معنای یک واژه مرجع آن است» (p: 98)

(T4) «نام‌های تهی بی‌معنا هستند.» (p: 98)

(T6) «مجموعه‌ای وجود دارد از اشیاء پایه‌ای که سازنده همه امور واقع هستند و مطابق با این مجموعه، مجموعه دیگری وجود دارد از واژه‌های پایه که همه اظهارات معنادار را می‌توان با آن‌ها تعریف کرد.» (p: 100)

لازم است پیش از شروع بحث به این نکته اشاره کنم که این سه باور وضع یکسانی ندارند. (T3) و (T6) دو نظر مستقل هستند اما به نظر هریچ (T4) منوط به (T3) است: اگر معنی یک واژه مرجع آن باشد آنگاه نام‌های تهی و از پی آن‌ها جمله‌هایی که نام‌های تهی بخشی از سازنده‌های آن‌ها هستند باید بی‌معنا باشند (نک. P: 98).

ویتگنشتاین متأخر هریچ معتقد است که:

(باور یک) ویتگنشتاین در رساله به (T3) و (T4) و (T6) باور داشته است.

(باور دو) (T3) و (T4) و (T6) ناپذیرفتنی اند.

شواهد متنی‌ای که هریچ از پژوهش‌ها برای هر دو ادعایش؛ یعنی (باور یک) و (باور دو) به دست می‌دهد به این قرار هستند: شماره‌های ۱-۱۵ برای (T3)، شماره‌های ۳۹ تا ۴۵ برای (T4) و شماره‌های ۴۶-۶۴ برای (T6).

شاید بهتر باشد باورهای دوگانه فوق را کمی خرد کنم:

(T3a) ویتگنشتاین در رساله به (T3) باور داشته است.

(T4a) ویتگنشتاین در رساله به (T4) باور داشته است.

(T6a) ویتگنشتاین در رساله به (T6) باور داشته است.

(T3) (T3b) ناپذیرفتنی است.

(T4) (T4b) ناپذیرفتنی است.

(T6) (T6b) ناپذیرفتنی است.

در سه بخش زیر به بررسی (T3) و (T4) و (T6) و باورهای مرتبط با آن‌ها خواهم پرداخت.

باور (T3)

در این قسمت می‌خواهم نشان دهم ویتگنشتاین متأخر هریچ از چه راهی و با چه توجیهی به دو باور (T3a) و (T3b) رسیده است.

ویتگنشتاین متأخر هریچ معتقد است (T3) ناپذیرفتنی است به این معنا و به این دلیل که نظریه معنایی که معنای واژه را اینهمان با مرجع آن می‌گیرد، تنها برای برخی از واژه‌های زبان صادق است و نمی‌تواند همه پدیده‌های زبانی را تبیین کند:

«وی [ویتگنشتاین متأخر] به [T3]... پشت می‌کند با این استدلال که چنین نگاهی تنها برای بخش محدودی از اصطلاحها (مثل نام اشخاص) نگاهی طبیعی است. وی در عوض از آن می‌گوید که معنای واژه کاربرد آن است.» (p: 98)

به نظر می‌رسد ویتگنشتاین متأخر هریچ دو مفهوم «واژه» و «مرجع» در (T3) یا «معنای یک واژه مرجع آن است» را به نحوی خاص می‌فهمد. از نظر وی «واژه» به نام خاص محدود است و «مرجع» به شیء فیزیکی میان‌اندازه. از پی چنین خوانشی از این دو مفهوم است که وی (T3b) را صورت‌بندی می‌کند. (T3b) می‌گوید (T3) مردود است و دلیل ویتگنشتاین متأخر هریچ این است که (T3) نظریه‌ای است که دامنه‌ای محدود دارد و نمی‌تواند تبیینی فراگیر از همه پدیده‌های زبان به دست بدهد. به عبارت دیگر دلیل ویتگنشتاین متأخر هریچ برای رد (T3)، یا به عبارتی توجیه وی برای باور (T3b)، چنین است:

(دلیل رد T3) هر نظریه معنایی که تنها درباره معنای نام‌های خاص اظهار نظر کند دامنه محدود و قدرت تبیینی کمی دارد.

اگر نظریه معنایی تنها و تنها درباره نام‌های خاص و نام اشخاص باشد، آنگاه نمی‌تواند تبیینی برای معناداری نام‌های عامی همچون «میز» و «صندلی» و «زودپز» به دست داد. لازم است میان دو ادعا و سناریو فرق بگذاریم: این که نظریه‌ای مردود است به این دلیل که کاذب است (سناریوی اول) و این که نظریه‌ای مردود است به این دلیل که قدرت تبیینی کمی دارد (سناریوی دوم). در ادامه به توضیح تفاوت این دو می‌پردازم.

فرض کنیم دو پدیده وجود دارد با نام‌های «پ۱» و «پ۲». به این سناریو بیندیشیم: دو نظریه وجود دارد با نام‌های (ن) و (ن*) و از میان این دو نظریه (ن) به ما می‌گوید دلیل «پ۱»، پدیده دیگری است به نام «پ۳». حال اگر «ن*» بتواند نشان دهد که دلیل «پ۱»، «پ۳» نیست آنگاه (ن*) نشان داده است که (ن) کاذب است. حال به سناریوی دیگری بیندیشم. فرض کنیم «ن*» (و فقط «ن*») نه تنها «پ۱» را تبیین می‌کند بلکه دلیل «پ۲» را هم توضیح می‌دهد. در مقایسه «ن» و «ن*» می‌توان به خوبی دید که چیزی وجود دارد که فقط «ن*» می‌تواند تبیین کند: «پ۲». این که «ن*» هر دو پدیده «پ۱» و «پ۲» را تبیین می‌کند و «ن» فقط «پ۱» را توضیح می‌دهد نشان می‌دهد که «ن*» قدرت

تبیینی بیشتری دارد اما نشان نمی‌دهد که «ن» کاذب است.

به باور ویتگنشتاین متأخر، هریچ دلیل مردود بودن (T3) نه کذب احتمالی آن (یعنی سناریوی اول) بلکه در واقع کم بودن قدرت تبیینی‌اش است (یعنی سناریوی دوم). پدیده‌های زبانی زیادی وجود دارند که این نظریه؛ یعنی نظریه معنای ویتگنشتاین متقدم نمی‌تواند تبیین کند (پدیده معنای داشتن نام‌های عام نمونه مهمی است که این نظریه نمی‌تواند تبیین کند).

حال به (T3a) بپردازیم. ویتگنشتاین متأخر هریچ معتقد است در رساله ویتگنشتاین از آن گفته است که واژه‌های سازنده زبان نام‌های خاص هستند و معنای این واژه‌ها اشیاء فیزیکی میان‌اندازه‌ای است که واژه‌ها بدانها ارجاع می‌دهند. نام‌های افراد به چیزهایی در جهان اشاره و ارجاع می‌کند که در زندگی روزمره با آن‌ها برخورد داریم. نام خاصی مانند «جیمز جویس» به موجودی فیزیکی با ابعادی انسانی ارجاع می‌دهد. حال اگر نام‌های رساله نام‌های خاص باشند مرجع‌هایشان نیز باید اشیاء فیزیکی میان‌اندازه باشند.

حاصل کنار هم گذاردن (T3a) و (T3b) این است که ویتگنشتاین در رساله، نظریه معنایی پرورنده است که فاقد قدرت تبیینی مناسب است و صرفاً قادر به تبیین معناداری نام‌های خاص است. این انتقاد ویتگنشتاین متأخر هریچ بر ویتگنشتاین متقدم است.

باور (T4)

به دو باور دیگر ویتگنشتاین متأخر هریچ برسیم:

(T4a) ویتگنشتاین در رساله به (T4) که بنا بر آن نام‌های تهی بی‌معنا هستند، باور داشته است.

(T4b) (T4) ناپذیرفتنی است.

چنان که پیشتر آمد (T4) به (T4) منوط است و اگر معنی یک واژه (= نام خاص) مرجع آن (= شیء فیزیکی میان‌اندازه) باشد، آنگاه نام‌های تهی و از پی آن‌ها جمله‌هایی که نام‌های تهی بخشی از سازنده‌های آن‌ها هستند باید بی‌معنا باشند. به این ترتیب (T4a) نتیجه مستقیم و منطقی (T3a) است. به عبارت دیگر اگر ویتگنشتاین در رساله به (T3) باور داشته باشد حتماً به (T4) هم باور دارد. هریچ در توضیح (T4) می‌گوید:

«با فرض آن که معنا همان نامیدن باشد باید بگوییم که اگر سازه جمله‌ای به چیزی ارجاع

ندهد آنگاه جمله با هیچ گشت و بود ممکن مطابقت نخواهد کرد و چیزی نخواهد گفت.» (p:

به بیانی دیگر اگر معنای یک واژه مرجع آن باشد آنگاه جمله‌هایی که دست‌کم یکی از سازه‌هایشان نام خاص تهی باشد بی‌معنا خواهند بود.

ویتگنشتاین متأخر هریج چنین چیزی را خلاف شهود می‌داند چرا که «نام‌های تهی واجد کارکرد هستند» (p: 98) و به جمله دربردارنده‌اشان معنا می‌بخشند. به سخن دیگر وی معتقد است که (T4) ناپذیرفتنی است. بگذارید ببینیم چرا ویتگنشتاین متأخر هریج (T4) را ناپذیرفتنی می‌داند. جمله زیر را در نظر بگیریم:

(ت) نوتونگ^{۳۴} تیغه تیزی دارد.

جمله (ت) را می‌توان در پژوهش‌ها یافت^{۳۵}:

«...شاید به این که چه چیزی را عرفاً نام می‌خوانیم ایراد بگیریم. شاید چنین بگوییم: نام باید واقعاً به یک ساده دلالت کند. ممکن است برای این حرف دلیل‌هایی هم بیاوریم: مثلاً واژه «نوتونگ» نام خاصی در معنای متعارف است. شمشیر نوتونگ مشتمل است بر اجزائی که به نحوی خاص با هم ترکیب شده‌اند. اگر این اجزاء به نحو متفاوتی با هم ترکیب شوند نوتونگ وجود نخواهد داشت. با این همه روشن است که «نوتونگ تیغه تیزی دارد» دارای معنا است، خواه نوتونگ هنوز یکپارچه باشد خواه متلاشی شده باشد. با این حال اگر «نوتونگ» نام یک شیء باشد این شیء وقتی که نوتونگ به اجزایش متلاشی شده باشد دیگر وجود نخواهد داشت و در نتیجه چون هیچ شیء‌ای با آن نام مطابقت نخواهد کرد آن نام فاقد معنا خواهد بود. در چنین صورتی جمله «نوتونگ تیغه تیزی دارد» کلمه‌ای دارد که فاقد معنا است و به همین دلیل خود جمله نیز بی‌معنا خواهد بود، اما جمله واقعاً معنا دارد و به همین جهت باید واژه‌های که جمله را ساخته‌اند با چیزی مطابقت کنند. به همین دلیل واژه «نوتونگ» باید در تحلیل معنای جمله ناپدید شود و جایش را به واژه‌هایی بدهد که ساده‌ها را می‌نامند. معقول خواهد بود که این واژه‌ها را نام‌های واقعی بشماریم.» (Wittgenstein, 2009: §39)

ویتگنشتاین می‌گوید اگر معنای واژه مرجع آن باشد آن وقت جمله (ت) بی‌معنا خواهد بود اگر یکی از سازه‌هایش به چیزی ارجاع ندهد. فرض کنیم که شمشیر نوتونگ متلاشی و نابود شود، چنان که در اپرای واگنر چنین می‌شود. معنای این حرف آن است که (ت) باید بی‌معنا باشد چرا که نام خاص «نوتونگ» از قضا و به دلیلی که گفتم به چیزی ارجاع نمی‌دهد و نام خاصی تهی است. با این حال شهود ما چیز دیگری می‌گوید. شهود ما می‌گوید که اتفاقاً (ت) معنا دارد. این استدلال ویتگنشتاین را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

(۱) اگر معنای یک واژه (یا «نام» در معنای ویژه‌اش در رساله) مرجع آن (یا شیء فیزیکی میان‌اندازه) باشد (T3) آنگاه اگر واژه مرجع نداشته باشد آنگاه معنی ندارد (T4).

(۲) واژه‌هایی وجود دارند که مرجع ندارند اما معنی‌دار هستند (نام‌های خاص تهی).

(۳) نتیجه آن که معنای یک واژه یا معنای به اصطلاح «نام» (منظور «نام» با مختصات ویژه‌اش در رساله است) مرجع آن نیست.

ویتگنشتاین در شماره ۳۹ از پژوهش‌ها با جمله (ت) نمونه نقضی برای (T3) ارائه می‌دهد. ویتگنشتاین متأخر هریج همین خط فکری را پی می‌گیرد. اگر ویتگنشتاین متأخر هریج با رد (T3) مدعی

شده است که نظریه معنای رساله قدرت تبیینی کمی دارد، وی با رد (T4) از طریق عرضه مثال (ت) نشان می‌دهد که نظریه معنای رساله حتی در همان دامنه محدود نام‌های خاص نیز تبیین‌کننده نیست و کاذب است. دلیل ویتگنشتاین متأخر هریچ برای رد (T4) با دلیل وی برای رد (T3) فرق دارد: (دلیل رد T4) نظریه معنای رساله کاذب است.

ویتگنشتاین متأخر هریچ در نقد (T4) اظهار می‌دارد که برای نظریه معنای رساله حتی در دامنه محدود نام‌های خاص هم مثال نقض وجود دارد و همین بر کذب این نظریه معنا دلالت می‌کند.

باور (T6)

تا اینجا به بررسی (T3) و همبسته‌اش (T4) پرداختیم. اجازه دهید به (T6) نگاهی بیندازیم: (T6) «مجموعه‌ای وجود دارد از اشیاء پایه‌ای که سازنده همه امور واقع هستند و مطابق با این مجموعه، مجموعه دیگری وجود دارد از واژه‌های پایه که همه اظهارات معنادار را می‌توان با آن‌ها تعریف کرد.»

چنان که پیشتر آمد ویتگنشتاین متأخر هریچ به دو چیز درباره (T6) باور دارد:

(T6a) ویتگنشتاین در رساله به (T6) باور داشته است.

(T6b) ناپذیرفتنی است.

همچون دو مورد (T3) و (T4)، ویتگنشتاین متأخر هریچ معتقد است که (T6) ناپذیرفتنی است. با این حال راهبرد وی در رد (T6) فرق دارد. بر خلاف دو مورد پیشین که وی به صحبت درباره نام‌های خاص می‌پرداخت در مورد اخیر صحبت از نام‌های عام است. متأسفانه هریچ شاهدهی از پژوهش‌ها برای پشتیبانی از این ادعا که ویتگنشتاین متأخر دارای باور (T6a) است ارائه نمی‌کند. به همین دلیل روشن نیست که در کدام شماره از پژوهش‌ها ادعا شده است که رساله به (T6) متعهد است. در مورد (T6b) اوضاع به مراتب بهتر است و هریچ شاهدهی متنی به خواننده ارائه می‌کند. شواهد متنی‌ای که هریچ بحثش را بر آن‌ها استوار کرده است شماره‌های ۴۶ تا ۶۴ از پژوهش‌ها است. نمونه‌های مورد بحث در این شماره‌ها «صندلی» (شماره‌های ۴۷، ۵۹، ۶۰) و «جارو» (شماره ۶۰ به بعد) است که هر دو نام عام هستند. بگذارید به نمونه «جارو» نگاهی بیندازیم. جمله زیر را در نظر بگیرید:

(ج) «جارو آن گوشه است»

صورت منطقی (ج) این است:

(ج*) چیزی وجود دارد آن چنان که آن چیز یک جارو است و آن چیز در آن گوشه است.

سؤال ویتگنشتاین در پژوهش‌ها این است که آیا برای فهم (ج) نیاز است معنای اجزای آن را بدانیم؟ اگر پاسخ مثبت باشد آنگاه سؤال دیگر این است که چه موقع می‌توان دانست مثلاً معنای محمول «... یک جارو است» چیست؟ یک پاسخ محتمل چنین چیزی است: تنها زمانی می‌توان دانست معنای محمول «... یک جارو است» چیست که بدانیم تعریف درست آن چیست. ویتگنشتاین متأخر هریچ این

جواب را به چالش می‌کشد. فرض کنید تعریف این محمول چنین باشد:
(ر) دو چیز وجود دارند آن چنان که یکی از آن دو چیز دسته جارو است و دیگری برس است و این دو چیز در فلان وضعیت نسبت به هم (وضعیتی که می‌توان آن را «اتصال» نام گذارد) قرار دارند.
پرسش ویتگنشتاین این است که تعریف مفاهیم سازنده یک جمله، چه نقشی در فهم معنای آن جمله ایفا می‌کنند؟ به بیانی دقیق‌تر:
آیا برای دانستن و فهم معنای (ج) نیاز است بدانیم (ر) صادق است؟ آیا دانستن معنای (ج) منوط است به این که پیشتر بدانیم تعریف درست «...یک جارو است» چه است؟ ویتگنشتاین چنین می‌گوید:

«وقتی می‌گوییم «جاروی من آن گوشه است» آیا این گزاره واقعاً درباره دسته جارو و برس آن است؟ خب به هر حال می‌توان این به جای این گزاره گزاره‌ای درباره موقعیت دسته جارو و موقعیت برس آن نشانده. روشن است که این گزاره اخیر شکل تحلیل‌شده‌تری از گزاره اول است. چرا اصلاً آن را «تحلیل‌شده‌تر» می‌خوانم؟ خب اگر جارو آن گوشه باشد معنایش حتماً این است که دسته جارو و برس هم باید آن گوشه و در ارتباطی خاص با هم باشند. [...] آیا کسی که می‌گوید جارو آن گوشه است واقعاً منظورش این است که دسته جارو آنجا است و همین طور برس آن و دسته جارو به برس وصل شده است؟» (Wittgenstein, 2009: ۳۶. §60)

پاسخ ویتگنشتاین به این پرسش که «آیا برای دانستن و فهم معنای (ج) نیاز است بدانیم (ر) صادق است؟» منفی است. به نظر وی کسی که (ج) را بیان می‌کند ضرورتاً (ر) را هم بیان نکرده است. می‌توان معنای (ج) را دانست بدون آن که بدانیم آیا (ر) صادق است یا نه. به سخنی دیگر برای دانستن معنای (ج) نیازی نیست که بدانیم جارو از چه چیزهایی درست شده است. برهان استعلایی رساله را به یاد بیاوریم. بنا بر این برهان اگر قرار باشد (ج) توصیفی از جهان باشد لازم است که یا اجزاء سازنده (ج) نام‌هایی باشند که به اشیائی ساده دلالت کنند یا بتوان مفاهیم سازنده (ج) را با نام‌هایی ساده تعریف کرد و به عبارت دیگر (ر) صادق باشد. حال سخن ویتگنشتاین در این شماره و شماره‌های پس از آن در پژوهش‌ها این است که می‌توان (ج) را فهمید بی آن که نیاز باشد بدانیم (ر) صادق است یا نه. به سخن دیگر، ویتگنشتاین علیه (T6) و این ادعا استدلال می‌کند که برای فهم معنای «... یک جارو است» لازم است بدانیم (ر) صادق است و تنها وقتی می‌توان دانست (ر) صادق است یا نه که اجزاء آن یعنی «دسته جارو» و «برس» و غیره به اشیائی ساده ارجاع دهند و با آن‌ها بتوان «... یک جارو است» را تعریف کرد. توضیح هریچ برای (T6) بسیار روشن‌گر است:

«ویتگنشتاین علیه این فکر احتجاج می‌کند که واژه‌های زبان (و ویژگی‌های متناظر با آن‌ها در واقعیت) به دو دسته عینی کاملاً مجزا تقسیم می‌شوند: تعداد نسبتاً انگشت‌شماری عناصر ابتدایی و اکثریت باقی‌مانده‌ای که بر حسب این عناصر تعریف (یا از آن‌ها تشکیل) می‌شوند»
(p: 100).

(T6) نظری مابعدالطبیعی است و می‌گوید که باید اشیائی بسیط و ساده وجود داشته باشند. در واقع (T6) بیانی دیگر از آن چیزی است که در شماره‌های (۲,۰۲۱۱-۲,۰۲۱۲) رساله آمده است. با این اوصاف نقد (T6) هیچ نخواهد بود مگر نقد مابعدالطبیعه رساله. به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین متأخر هرچیز در واقع دو دلیل برای رد (T6) و علیه برهان استعلایی می‌آورد:

(دلیل یک برای رد T6) به ندرت می‌توان (اگر اصولاً چنین چیزی ممکن باشد) معنای یک عبارت را تعریف کرد، اما این بدان معنا نیست که معنای آن را نمی‌دانیم. به سخن دیگر، داشتن تعریفی روشن از یک مفهوم برای دانستن معنای آن ضرورت ندارد:

«به ندرت می‌توان برای کاربردهای سازنده معنای یک اصطلاح تعریفی دقیق ارائه کرد» (p: 100).

(دلیل دو برای رد T6) حتی اگر بتوان تعریفی از مفاهیم به دست داد ضرورتی ندارد که این تعریف واحد باشد. می‌توان برای هر مفهوم تعریف‌های رقیب و مختلفی به دست داد که به اندازه هم درست باشند:

«ممکن است بتوان معنای واژه‌ای مانند "الف" را از راه معنای "ب"، "ج" و "د" مشخص کرد اما چنین امکانی مخالف امکان و بلکه فایده‌مندی توضیح "ب" بر حسب "الف"، "ج" و "د" نیست. دلیل این امر هم آن است که از نظر وی [ویتگنشتاین] سلسله مراتب "مناسب" برای معنای/مفاهیم اساساً وابسته-به-بافت است: ملاحظات روانی‌ای همچون احساس طبیعی بودن، و نیز هدف کمک می‌کند بگوییم کدام تعریف معقول‌ترین تعریف است» (p: 100)

سخن ویتگنشتاین متأخر این است که هیچ چیزی به نام «یگانه تحلیل ممکن» وجود ندارد چرا که هر مفهومی را از بافتی به بافتی دیگر می‌توان به شیوه‌ای متفاوت تعریف کرد. نتیجه تعریف‌های مختلف از هر مفهوم تحلیل‌های مختلف و متنوع از یک جمله واحد خواهد بود. اگر مفهوم «...یک جارو است» را بتوان در بافتی جوری و در بافتی دیگر جوری دیگر تعریف کرد آنگاه برای (ج) بیش از یک تحلیل وجود خواهد داشت. چنین سخنی در واقع نقد این رأی ویتگنشتاین متقدم است که «هر گزاره‌ای تنها و تنها یک تحلیل کامل دارد» (3.25§).

در این دو دلیل در حقیقت می‌توان دو راهبرد متفاوت در انتقاد از برهان استعلایی تشخیص داد. دو مقدمه برهان استعلایی را به یاد بیاوریم:

(۱) اگر اشیاء بسیط وجود نداشته باشند آنگاه هر توصیفی از یک امر واقع معنادار است تنها اگر توصیف دیگری درباره توصیف نخست صادق باشد. (مقدمه)

(۲) اگر هر توصیفی از یک امر واقع معنادار باشد تنها اگر توصیف دیگری درباره توصیف نخست صادق باشد، آنگاه توصیف جهان ناممکن خواهد بود. (مقدمه)

(دلیل یک برای رد T6) به ما می‌گوید که مقدمه (۱) کاذب است. ما می‌دانیم که (ج) معنی دارد ولو آن که ندانیم (ر) صادق است. ویتگنشتاین متأخر هریچ می‌گوید حتی اگر شیء بسیطی هم وجود نداشته باشد، باز برای فهم آن که (ج) معنی دارد نیازی به دانستن آن که (ر) صادق است نخواهد بود. از این بیش‌تر، ویتگنشتاین متأخر هریچ بر آن باور است که نه تنها دانستن معنی داشتن (ج)، بلکه خود معنی داشتن (ج) هم مستقل از صدق (ر) است. دلیل این امر هم آن است که تقریباً ناممکن است از چیزی تعریفی دقیق به دست بدهیم و روشن نیست (ر) تعریف دقیقی از «...یک جارو است» باشد. همین مسئله سبب می‌شود که نتوان از صدق (ر) حرف زد. مثال نقض «جارو» به ما نشان می‌دهد که توصیف‌های بسیاری هستند مانند (ج) که معنی دارند اما نمی‌توان سازه‌هایشان «...یک جارو است» را تعریف کرد.

(دلیل دو برای رد T6) می‌گوید حتی اگر مقدمه (۱) هم صادق باشد و بتوان محمول «...یک جارو است» را تعریف کرد باز هم معلوم نیست چنین چیزی به تسلسل بینجامد. دلیل ویتگنشتاین متأخر هریچ این است که تعریف‌ها وابسته-به-بافت هستند و چیزی همچون سلسله مراتبی یگانه و قطعی وجود ندارد. هر چیزی را می‌توان با هر چیزی تعریف کرد، تنها باید آن تعریف در آن بافت مناسب باشد. با رد سلسله مراتب در تعریف، تسلسل تا بی‌نهایت هم منتفی خواهد شد. به این ترتیب این دلیل مقدمه (۲) را رد می‌کند.

بخش چهار: نقد بر ویتگنشتاین متأخر هریچ

دیدیم که به نظر هریچ اشیاء ساده رساله مشتمل بر کلیات و اشیاء فیزیکی و نام‌های رساله شامل نام‌های خاص و نام‌های عام هستند. از آن جایی که نقدهای ویتگنشتاین متأخر هریچ به رساله بر چنین برداشتی از مفهوم شیء در رساله استوار است، اجازه دهید پیش از بررسی انتقادات اعتبار (تصویر هریچ از شیء در رساله) را بررسی کنیم.

نخستین نکته‌ای که مایلم درباره‌اش صحبت کنم، پاسخ واقع‌گرایانه هریچ به پرسش (الف)؛ یعنی این پرسش که منظور ویتگنشتاین متقدم از شیء ساده چه چیزی است، است. وی برای پشتیبانی از این رأی که اشیاء رساله نه تنها جزئی‌ها بلکه کلی‌هایی همچون رابطه و ویژگی را هم شامل می‌شوند به شماره (۲،۰۲۵۱) اشاره می‌کند. متأسفانه آنچه هریچ به عنوان شاهد پشتیبان نظر خود می‌آورد مبتنی بر کژخوانی است و به هیچ روی از نظر وی حمایت نمی‌کند. شماره (۲،۰۲۵۱) در واقع بسط دو شماره پیشین خود است که درباره صورت و محتوای جوهر جهان حرف می‌زند:

«جوهر آن چیزی است که مستقل از آن چه که واقعیت دارد برقرار است.» (2.024§)

«[جوهر] صورت و محتوا است.» (2.025§)

هنگامی که در شماره (۲،۰۲۵۱) می‌خوانیم که «فضا، زمان و رنگ (رنگین بود) صورت‌هایی از اشیاء هستند.» منظور از «صورت»، نوع و گونه نیست و ویتگنشتاین ویژگی رنگین بودن را گونه‌ای و نوعی از

اشیاء ساده نمی‌شمارد بلکه آن را در کنار زمان و فضا صورت شیء ساده می‌گیرد. بیشترین گواهی‌های متنی برای واقع‌گرایی دربارهٔ کلیات در ویتگنشتاین متقدم را شاید بتوان در دفترچه یادداشت‌های ویتگنشتاین یافت و نه در رساله.^{۳۷}

حال بنگریم به پاسخ فیزیکی‌انگارانهٔ هریچ به پرسش (ب)، یا این سوال که چیزهای جزئی در رساله چه هستند. به زعم وی اشیاء جزئی رساله همان چیزهای فیزیکی میان‌اندازه‌ای اند که در زندگی روزمره با آن‌ها سر و کار داریم. حال سؤال این است که شواهد متنی هریچ برای چنین ادعایی چیست؟ پاسخ این است: تقریباً هیچ. هریچ گواهی و سخنی از ویتگنشتاین متقدم برای پشتیبانی از این نظر به دست نمی‌دهد. از این مهم‌تر آن که از قضا شواهد متنی بسیاری علیه پاسخ فیزیکی‌انگارانهٔ هریچ وجود دارد. گواهی‌های متنی من دو ادعا را پشتیبانی می‌کنند:

ادعای ضعیف: پاسخ فیزیکی‌انگارانهٔ هریچ غلط است و دست کم چنین پاسخی، جواب ویتگنشتاین به سوال (ب) نبوده است.

ادعای قوی: اصلاً ویتگنشتاین تمایلی به پاسخ دادن به پرسش (ب) نداشته است و آن را از بن بی‌ربط به کار خود می‌دیده است. روشن است که این ادعا بسیار ریشه‌ای‌تر از نظر پیشین است چرا که می‌گوید هریچ برای پرسشی پاسخ جسته است که اصولاً برای ویتگنشتاین مطرح نبوده است. ویتگنشتاین متقدم اشیاء روزمره^{۳۸} را (که آدمیان را هم شامل می‌شود) نمونه‌هایی از شیء ساده نمی‌شمارده است. وی بارها در دفترچه یادداشت‌ها به بحث دربارهٔ این موضوع می‌پردازد که آیا ساعت، که شیء فیزیکی است، یک شیء ساده است یا نه. وی در یادداشت مورخ ۱۹۱۵/۰۶/۱۸ «ساعت» را نمونه‌ای از شیء مرکب، و نه ساده، می‌گیرد:

«...چرا که من برای مثال دربارهٔ این ساعت صحبت می‌کنم و منظورم چیزی مرکب است» (Wittgenstein, 1979: 63).

نبود هرگونه اشاره‌ای به نمونه‌ای از شیء ساده در رساله گواه دیگری است بر آن که احتمالاً وی هیچ‌گاه متقاعد نشده باشد اشیاء فیزیکی نمونه‌هایی از اشیاء ساده باشند. با این حال هیچ حرفی هم از نامزد دیگری (یعنی پاسخ پدیدارگرایانه) در رساله نیست.^{۳۹} در نهایت به نظر می‌رسد ویتگنشتاین ضرورتی نمی‌دیده است که برای پیشبرد برنامهٔ فلسفی‌اش برای اشیاء ساده مصداق تعیین کند. شاهدی برای چنین حدسی و نیز تأیید ادعای قوی خاطره‌ای است که نورمن ملکم از یکی از گفتگوهایش به یاد می‌آورد:

«از ویتگنشتاین پرسیدم که آیا وقتی رساله را می‌نگاشته است برایش روشن بوده است که چه چیزهایی نمونهٔ "شیء ساده" هستند. پاسخ وی این بود که در آن زمان خودش را منطقدان می‌دیده است و تعیین آن که فلان چیز شیئی ساده است یا مرکب را کاری کاملاً تجربی و بیرون از وظایف منطقدان می‌دانسته است. روشن بود که وی نظر پیشین خود را کاملاً مهملاً می‌دانست» (Malcolm, 1986: 34).

اگر خاطره ملکم را در کنار برهان استعلایی ویتگنشتاین ملاحظه کنیم قوت ادعای قوی روشن‌تر خواهد شد. آنچه ویتگنشتاین در شماره‌های (۲۰۲۱۲-۲۰۲۱۱) می‌جوید صرفاً نشان دادن شرایط استعلایی و ضروری امکان زبان است. چنین کاری یک فعالیت کاملاً نظری و فلسفی است و نیازی به تعیین مصداق برای «شیء ساده» ندارد. همین که بتوان اثبات کرد وجود چنین اشیائی ضروری است (البته اگر بتوان) کار انجام شده است.

به نظر نمی‌رسد هریچ گواهی‌های متنی خوب و قانع‌کننده‌ای برای این دو ادعایش داشته باشد که اشیاء رساله شامل (۱) کلیات و جزئیات هستند (پاسخ واقع‌گرایانه) و (۲) جزئیات عبارتند از انسان‌ها و چیزهای فیزیکی میان‌اندازه دیگر. گواهی‌های متنی وی برای شیء بودن کلیات کفایت نمی‌کنند و در نتیجه نام‌های عام نمی‌توانند نمونه‌هایی باشند از «نام‌های رساله»، که نشانه‌هایی ذاتاً ساده (Wittgenstein, 1979: 69) هستند. شواهد هریچ برای (۲) هم چنان که دیدیم نقض‌شدنی هستند و در نتیجه نام‌های خاص نیز نمی‌توانند نمونه‌هایی از نام‌های رساله و اشیاء میان‌اندازه نمونه‌های از اشیاء ساده رساله باشند. حاصل آن که (تصویر هریچ از شیء در رساله) یا این ادعا که منظور ویتگنشتاین از «اشیاء ساده» در رساله مجموعه‌ای است مشتمل بر اشیاء فیزیکی میان‌اندازه، رابطه‌ها و ویژگی‌ها، فاقد پشتیبانی تفسیری و متنی است.

گرفتاری جدی‌تر هریچ این است که حتی اگر (تصویر هریچ از شیء در رساله) صادق و معتبر باشد، آنگاه (T3a) و (T4a) با مشکل مواجه خواهند شد. چنان که دیدیم هر دو باور بر خوانشی بسیار محدود از دو مفهوم «واژه» و «مرجع» در (T3) مبتنی هستند؛ خوانشی که مطابق با آن مراد از «معنای یک واژه مرجع آن است» این است که نام‌های خاص به اشیاء فیزیکی میان‌اندازه ارجاع می‌دهند. با چنین خوانشی، مدعای این دو باور آن خواهد بود که ویتگنشتاین متقدم در رساله نظریه معنایی درباره فقط نام‌های خاص پیش نهاده است که یا کاذب است و یا در بهترین حالت قدرت تبیینی کمی دارد. چنین خوانش محدودی از (T3) و اسناد آن به رساله با (تصویر هریچ از شیء در رساله) که گشاده‌نظرانه نام‌های رساله را مشتمل بر نام‌های خاص و نام‌های عام می‌داند، در تعارض است. این بدان معنا است که هریچ تبیینی برای (T3a) و (T4a) به دست می‌دهد که با تصویر خودش از شیء در رساله در تعارض است.

آنچه تا به حال گفتم این بود که (۱) هریچ درک نادرستی از مفهوم شیء در رساله دارد و (۲) تبیین وی برای (T3a) و (T4a) با تصویر خودش از شیء در رساله در تعارض است. نکته‌ای که اینک قصد بیانش را دارم مشکلی مهلک‌تر و ریشه‌ای‌تر است: (۳) اگر آنچه در (ب) گفته شد درست باشد، اسناد دو باور کاذب (T3a) و (T4a) به ویتگنشتاین متأخر تصویری به دور از اصل خیرخواهی^{۴۰} خواهد بود؛ اصلی که بنا بر آن باید به دیگران باورهایی صادق و یا دست کم معقول اسناد داد. به عبارت دیگر اگر آنچه تا بدین جای گفتم صحیح باشد، معنای سختم آن خواهد بود که هریچ با اسناد دو باور کاذب (T3a) و (T4a) به ویتگنشتاین متأخر، در واقع به وی درکی نادرست و کاذب از آرای پیشین خود در رساله اسناد داده است.

حال ببینیم برداشت هریچ از مفهوم شیء در رساله چه مشکلاتی برای تصویر وی از نقدهای ویتگنشتاین متأخر بر رساله یا به عبارت دیگر (T3b) و (T4b) به وجود می‌آورد. اگر تصویر هریچ از شیء در رساله را هیچ شاهدهی پشتیبانی نکند، آنگاه دیگر روشن نخواهد بود نقد (T3) و (T4) چه ارتباطی به نظریه معنا و مابعدالطبیعه رساله خواهد داشت. به عبارت دیگر ولو آن که دو باور (T3b) و (T4b) صادق باشند، مدعای این دو باور هیچ پیامدی برای آرای ویتگنشتاین متقدم نخواهد داشت. این بدان معنا است که (T3b) و (T4b) اصولاً نمی‌توانند نقد رساله باشند. مدلول این حرف آن است که هریچ تصویری اشتباه از نقد ویتگنشتاین متأخر بر آرای متقدم خویش به دست داده است. به بیانی دیگر ولو آن که انتقادهای مطرح شده در پژوهش‌ها درست و بجا بوده باشند و (T3b) و (T4b) صادق باشند، این نقدها اصولاً هیچ ربطی به رساله ندارند.

آخرین کار این مقاله بررسی دو باور (T6a) و (T6b) یا به عبارتی نقد ویتگنشتاین متأخر هریچ بر (T6) است. چنان که پیشتر گفتم، هریچ برای این ادعایش را که ویتگنشتاین در پژوهش‌ها دارای باور (T6a) بوده است هیچ سند و شاهدهی از پژوهش‌ها به دست نمی‌دهد. مدلول بی‌واسطه این کاستی آن است که تصویر هریچ از درک ویتگنشتاین دوم از آرای پیشین خود مستند و قابل اعتماد نیست. مشکل (T6b) نه در گواهی‌های متنی بلکه در تعارض و ناسازگاری آن با دیگر مدعیات هریچ است. (T6b) یا همان نقد (T6) بر فرض مهمی استوار است:

از نظر ویتگنشتاین متقدم؛ نام‌های عام نشانه‌های مرکب هستند و تجزیه‌شدنی و تعریف‌پذیر از طریق نشانه‌های ساده (نام‌های رساله).

این فرض می‌گوید که نام‌های عام، نمونه‌هایی از نشانه‌های ساده و نام‌های رساله نیستند بلکه عباراتی مرکب و تجزیه‌پذیرند. چنین فرضی، ویتگنشتاین متأخر هریچ را با مشکل مهمی مواجه می‌کند. مطابق با (تصویر هریچ از شیء در رساله) منظور ویتگنشتاین از «شیء ساده» در رساله، شیء فیزیکی، رابطه و ویژگی است. این بدان معنا است که نام‌های رساله نه تنها نام‌های خاص، که نام‌های عامی همچون «سرخ بودن» را نیز، که به ویژگی سرخی ارجاع می‌دهد، شامل می‌شود. حال می‌بینیم که نقد (T6)، یا در واقع (T6b)، بر فرضی کاملاً متفاوت استوار است. به نظر می‌رسد که هریچ در نقد (T6) تصویری متفاوت از مفهوم شیء در رساله به دست می‌دهد که با تصویر پیشین وی در تعارض است و در نتیجه دو تصویر متعارض از مفهوم شیء در رساله را به ویتگنشتاین متأخر نسبت می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی بخشی از ادعاهای هریچ درباره نقدهای ویتگنشتاین متأخر بر آرای پیشینش در رساله پرداختم و سعی کردم نشان دهم تصویر هریچ از نقدهای ویتگنشتاین متأخر تصویری نادرست، فاقد پشتیبانی متنی و متکی بر فرض‌هایی متعارض با هم است. نقدهای مقاله را می‌توان در پنج بند خلاصه کرد:

تصویر هریچ از نقد ویتگنشتاین متأخر بر مابعدالطبیعه و نظریه معنای رساله
(Horwich's Account of Later Wittgenstein's Criticisms of the Metaphysics ...)

- الف. هریچ تصویری کاذب از مفهوم شیء در رساله به دست داده است چرا که شواهد متنی بسیاری علیه ادعاهای وی در مورد درک ویتگنشتاین متقدم از شیء ساده وجود دارد.
- ب. از نتایج مستقیم بند (الف) این است که (I3a) و (I4a) کاذب هستند. حال اسناد این دو باور به ویتگنشتاین متأخر مشکلی مهم‌تر پیش روی هریچ می‌نهد: تصویر وی از ویتگنشتاین متأخر ناخیرخواهانه است.
- پ. ولو آن که دو باور (I3b) و (I4b) صادق هم باشند این دو باور نمی‌توانند نقدی بر نظریه معنای مابعدالطبیعه رساله باشند.
- ت. هریچ هیچ شاهی از پژوهش‌ها برای پشتیبانی از این ادعایش که ویتگنشتاین متأخر دارای (I6a) بوده است به دست نمی‌دهد.
- ث. باور (I6b) بر فرضی استوار است که با پیش‌فرض (I3b) و (I4b) در تعارض است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در تمامی ارجاع‌ها به رساله از ترجمه پیرس و مک‌گینس (Wittgenstein, 2001) سود برده‌ام. ارجاع‌ها به شماره سطر در رساله است.

2. What is the case/ Was der Fall ist
3. Fact/ Tatsache
4. Logical Space/ Logischen Raume
5. Combination/ Zusammenfassung
6. Configuration/ Konfiguration
7. Object/Gegenstand
8. State of Affairs/ Sachverhalt

۹. در این بند دانسته و خواسته مفهوم «شیء» را مبهم و ناروشن به کار برده‌ام آن چنان که مشخص نباشد آیا فقط زمین و خورشید را مراد کرده‌ام یا ویژگی بزرگتر بودن x از y را هم در نظر داشته‌ام. دلیل این کار آن است که خواسته‌ام در این مرحله از مقاله به این پرسش که «آیا ویتگنشتاین از مفهوم شیء فقط اشیاء متعارف را مراد داشته است یا ویژگی‌ها را نیز در نظر داشته است؟» پاسخی ندهم. در بخش دوم مقاله به این سوال بازخواهم گشت.

10. Transcendental Argument

۱۱. برای توضیحی روشن‌تر درباره برهان استعلایی ویتگنشتاین و نسبت آن با دیگر برهان‌های استعلایی نک. (Hacker, 2013: 31-53)

۱۲. اجاق‌ها هم مانند زودپزها از اجزای مختلفی شکل گرفته‌اند. در این مثال برای ساده نگاه داشتن بحث درباره اجاق‌ها حرف نخواهم زد.

13. Complex/Komplex
14. Truth-apt

15. Infinite Regress
16. Vicious
۱۷. اسکات سومز (Soames, 2003: 199-203) بر خلاف ویتگنشتاین معتقد است چنین تسلسلی ابدأ فاسد نیست و کاملاً بی‌زیان (harmless) است.
۱۸. برای توضیح بیشتر این رویکرد نک (Wittgenstein, 2009: §55f.)
19. Nominalism
20 Particular
۲۱. ایشیگورو (1969) و ریکتس (1996) از چنین رهیافتی دفاع می‌کنند.
22. Realism
23. Universal
۲۴. مک‌گینس (2002) و هکر (1986) دو نمونه از کسانی هستند که مدافع چنین رویکردی هستند.
25. Phenomenalism
۲۶. هینتیکا و هینتیکا (Hintikka and Hintikka, 1986) این پاسخ را تفسیر درست رساله دانسته‌اند.
27. Physicalism
28. Middle-sized
۲۹. برای بحث درباره این دو پاسخ بنگرید به (Child, 2011: 50f.).
۳۰. هریچ به اشتباه شماره را ۲,۲۵۱ ثبت کرده است.
۳۱. تمامی ارجاع‌ها به هریچ به اثر *Wittgenstein's Metaphilosophy* وی است و به همین دلیل تنها به شماره صفحه اکتفا کرده‌ام. ارجاع کامل اثر در فهرست منابع آمده است.
۳۲. هریچ برای توضیح آرای ویتگنشتاین متأخر اصل روش‌شناختی‌ای وضع می‌کند که بنا بر آن بخش نخست پژوهش‌های فلسفی بهترین متن برای بررسی آرای وی است و بر دیگر آثار وی اولویت و برتری دارد (pp. XII and VIII). چنین ادعایی قابل مناقشه است. برای نمونه نک. (Schulte, 2014: 195)
33. Isomorphism
۳۴. «نوتونگ» (Nothung) نام خاصی است که به شمشیر معروف زیگفرید در اپرای «حلقه نibelungen» (Der Ring des Nibelungen) واگنر ارجاع می‌دهد.
۳۵. در ترجمه انسکم از پژوهش‌ها، مثال ویتگنشتاین «اکسکالیبور»، که نام شمشیر معروف شاه آرتور است، ضبط و در ترجمه آمده است اما در ویرایش تازه هکر و شولت از ترجمه انسکم (Wittgenstein, 2009) ایشان «نوتونگ» را آورده‌اند و چنین توضیح داده‌اند که نوتونگ در اپرای واگنر خرد و متلاشی می‌شود اما اکسکالیبور خرد نمی‌شود و در نهایت هم آن را بازسازی و ترمیم می‌کنند. ویتگنشتاین در شماره ۴۶ از مائسین‌نوشته ۲۲۶ (IS 226) جز در یک جای در باقی موارد به نحوی منظم از نوتونگ استفاده کرده است. ایشان به همین دلیل «نوتونگ» را به جای «اکسکالیبور» به کار برده‌اند (Wittgenstein, 2009: §246).

تصویر هریچ از نقد ویتگنشتاین متأخر بر مابعدالطبیعه و نظریه معنای رساله
۱۲۳ (Horwich's Account of Later Wittgenstein's Criticisms of the Metaphysics ...)

۳۶. برای توضیحی مستوفی درباره این شماره و شماره‌های بعد از آن نک. (Baker and Hacker, 2005: 140f.)

۳۷. برای نمونه‌ای از این شواهد نک (Morris, 2008: 184f.)

38. Ordinary Objects

۳۹. مهم‌ترین شواهد متنی مهم برای پاسخ پدیدارگرایانه را در دفترچه یادداشتها (Wittgenstein, 1979) می‌توان یافت.

40. The Principle of Charity

فهرست منابع

- Baker G. and P. M. S. Hacker. (2005). *Wittgenstein: Understanding and Meaning, Part II: Exegesis §§1–184*, Oxford: Blackwell.
- Child, W. (2011). *Wittgenstein*, London and New York: Routledge
- Hacker, P. (1986). *Insight and Illusion: Themes in the Philosophy of Wittgenstein*, rev. Edn, Oxford: Oxford University Press.
- Hacker, P. M. S. (2013). *Wittgenstein: Comparisons and Context*, Oxford: Oxford University Press.
- Hintikka, M. and Hintikka, J. (1986). *Investigating Wittgenstein*, Oxford: Blackwell.
- Ishiguro, H. (1969). 'Use and Reference of Names', in P. Winch, ed., *Studies in the Philosophy of Wittgenstein*, London: Routledge, pp. 20–50.
- Horwich, P. (2012). *Wittgenstein's Metaphilosophy*, Oxford: Oxford University Press.
- Malcolm, N. (1986) *Nothing is Hidden; Wittgenstein's Criticism of his Early thought*, Oxford: Blackwell Publishers
- McGuinness, B. (2002). 'The Grundgedanke of the Tractatus', in Brian McGuinness, *Approaches to Wittgenstein: Collected Papers* London: Routledge, pp. 103–15
- Morris, M. (2008). *Wittgenstein and the Tractatus Logico-Philosophicus*, London and New York: Routledge
- Ricketts, T. (1996). "Pictures, Logic, and the Limits of Sense in Wittgenstein's Tractatus", in H. Sluga and D. Stern, eds, *The Cambridge Companion to Wittgenstein*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 59–99.
- Schulte, J. (2014). "Wittgenstein's Metaphilosophy, by Paul Horwich", *Australasian Journal of Philosophy*, 92:1, pp. 194-197.
- Soames, S. (2003). *Philosophical Analysis in the Twentieth Century, Volume I; The Dawn of Analysis*, Princeton and Oxford: Princeton University Press.

- Wittgenstein, L. (2001). *Tractatus Logico-Philosophicus*, trans. D. Pears and B. McGuinness, London: Routledge and Kegan Paul.
- Wittgenstein, L. (1980). *Wittgenstein's Lectures: Cambridge 1930–1932*, ed. D. Lee, Oxford: Blackwell.
- Wittgenstein, L. (1979). *Notebooks 1914–1916*, ed. G. H. von Wright and G. E. M. Anscombe, trans. G. E. M. Anscombe, 2nd edn, Oxford: Blackwell
- Wittgenstein, L. (2009). *Philosophical Investigations*, ed. P. M. S. Hacker and Joachim Schulte, tr. G. E. M. Anscombe, P. M. S. Hacker, and Joachim Schulte, Oxford: Wiley-Blackwell.